

تفسیر قرآن کریم (۵) سوره بقره، آیات ۲۵ - ۲۹

استاد محمدتقی مصباح یزدی
تحقیق و تنظیم: اسماعیل سلطانی*

چکیده

مقاله حاضر تفسیر آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره بقره است که در آنها ویژگی‌های بهشت، تمثیل به پشه، ویژگی‌های فاسقان، معاد و آفرینش زمین و آسمان بیان شده است. حاصل تفسیر آیات مزبور عبارت است از:

آیه ۲۵: بهشت محیطی مفرح برای زندگی می‌باشد و در آن انواع میوه‌ها آماده و نیاز جنسی بهشتیان تأمین است و اینان در آن جاودانه خواهند بود.

آیه ۲۶: تمثیل برای رفع ابهام، امری قبیح نیست تا خدا ترکش کند. مؤمنان تمثیل خدا به پشه و غیر آن را حکیمانه می‌دانند و با آن هدایت می‌شوند، ولی کافران با نگاه منفی به آن گمراه‌تر می‌شوند.

آیه ۲۷: دارندگان سه ویژگی نقض عهد الهی، قطع اموری که خداوند به وصل آنها امر کرده است و نفع نرساندن به افراد جامعه، زیانکارانند.

آیه ۲۸: این آیه همه مردم را از کفر به خدا باز می‌دارد، با این استدلال که انسان موجودی بی‌جان بود که خداوند وی را زنده کرد، سپس می‌میراند و زنده می‌کند.

آیه ۲۹: تمام آنچه در زمین است برای بهره‌مندی انسان خلق شده و این، نشان ارزش والای انسان است که توجه به آن باعث می‌شود او خود را ارزان نفروشد.

کلید واژه‌ها: تفسیر سوره بقره، ویژگی‌های بهشت، تمثیل در قرآن، ویژگی‌های فاسقان، آفرینش زمین و آسمان، آسمان‌های هفت‌گانه

* دانش پژوه دکتری تفسیر و علوم قرآن. دریافت: ۸۹/۲/۱۱ - تأیید: ۸۹/۶/۱۸

مقدمه

در آیات پیشین خداوند متعال همه انسان‌ها را به عبادت خویش فراخوانده و از منکران و تردید کنندگان در الهی بودن قرآن، به همانند آوری سوره‌ای از قرآن دعوت و آنان را تهدید کرده که اگر توان هم‌وردی قرآن را ندارند، از آتشی که هیمه آن مردمان و سنگ‌ها هستند، بترسند و ایمان بیاورند که در این صورت بهشت با تمام نعمت‌های آن ارزانی مؤمنان است. در ادامه، خداوند متعال مؤمنان را به بهشتی که از همه نعمت‌های مادی و معنوی سرشار است، بشارت می‌دهد، سپس از ابا نداشتن خداوند در مثل زدن به امور کوچک سخن می‌گوید و تمثیل را موجب هدایت مؤمنان و ضلالت فاسقان اعلام می‌دارد و نقض عهد الهی، قطع اموری که خداوند امر به وصل آن نموده و نفع نرساندن به افراد جامعه را تقبیح می‌کند و با استدلال به اینکه همه شما مرده بودید و خدا شما را زنده کرد، از کفر به خداوند باز می‌دارد و در پایان به نعمت آفرینش زمین و آسمان برای بهره‌مندی انسان اشاره می‌کند.

تفسیر آیات

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره: ۲۵)؛ و کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده ده که ایشان را باغ‌هایی است که از زیر آنها جوی‌ها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود گویند: این همان است که پیش از این [در دنیا] روزی ما شده بود، و آن میوه‌های همانند بدیشان دهند، و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند، و در آنجا جاودانه بمانند.

واژگان آیه

جَنَاتٍ: جمع جنت از ماده جن به معنای پوشیده است. به باغ از نظر طراوت، سرسبزی و خرمی، «روضه»^۱ و از نظر پوشیده شدن از درختان، «جنت»^۲ و از نظر احاطه به اطراف، «حدیقه»^۳ می‌گویند.

أُتُوا بِهِ: صیغه جمع فعل مجهول أُتِيَ از ماده اُتِيَ به معنای آمدن است. فعل معلوم آن

لازم است و با حرف جر متعدی می‌شود از این رو «أَتُوا بِهِ» به معنای «آورده شده‌اند»، می‌باشد.

متشابه: دو چیزی که در عین وجود اختلاف، اجزای آن شبیه هم باشند، متشابه نامیده می‌شود^۱ و گروهی گفته‌اند شباهتی که سبب اشتباه شود، تشابه است. پس متشابه به معنای یکنواخت و همانند است.

تفسیر آیه

پس از اینکه در آیه قبلی کافران را به آتش جهنم تهدید نمود، از آنجا که قرآن معمولاً انذار و تبشیر را باهم ذکر می‌کند تا دو غریزه بیم و امید را در انسان‌ها زنده کند، در این آیه مؤمنان را به ورود در بهشت بشارت می‌دهد و به چهار ویژگی در وصف آن اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

۱. «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» بهشت، محیطی مفرح و مناسب برای زندگی است. در معنای این جمله دو احتمال داده شده است:
الف. «جنت» به معنای فضای باغ است و «تجری من تحتها» یعنی «من تحت شجرها» (از زیر درختان بهشت، نهرها جاری است).^۲
ب. از سطحی پایین‌تر از سطح زمین آب جاری است و گرنه سطح باغ به باتلاق تبدیل می‌گردد.

۲. «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ...» در بهشت انواع میوه‌ها برای بهشتیان آماده است.
۳. «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ» نیاز جنسی بهشتیان تأمین است.
۴. «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» بهشتیان نگران از دست رفتن نعمت‌ها نیستند؛ چراکه در بهشت جاودانه خواهند ماند.

«كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا».

در اینکه مراد از «مِنْ قَبْلُ» چیست، چند احتمال ذکر شده است:

۱. «مِنْ قَبْلُ» یعنی در بهشت. و «هَذَا الَّذِي» یعنی «من جنس الذی»؛ بنابراین معنای آیه این می‌شود که هر وقت به آنان میوه‌ای داده می‌شود، گویند: این میوه از جنس همان میوه‌ای است که قبل از این در بهشت به ما روزی داده شده است. بر اساس این احتمال، میوه‌های بهشت در ظاهر شبیه هم‌اند ولی در طعم فرق دارند.

اشکالات این وجه: اولاً، این معنا دربارهٔ نخستین میوه‌ای که در بهشت به مؤمنان داده می‌شود، صحیح نیست؛ زیرا قبل از آن در بهشت میوه‌ای به آنان داده نشده تا میوه جدید مشابه با نخستین میوه باشد. در حالی که آیه می‌فرماید: «كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ»؛ ثانیاً، اینکه بگوییم «هَذَا الَّذِي» به معنای «من جنس الذی» است، خلاف ظاهر است؛ ثالثاً، لازمهٔ این وجه آن است که همهٔ میوه‌های بهشت به یک شکل باشند و این مزیتی ندارد.

۲. «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا» یعنی «هَذَا الَّذِي وَعَدْنَا رِزْقَهُ». «مِنْ قَبْلُ» یعنی در دنیا. بنابراین، معنای آیه این می‌شود که میوه‌های بهشت همان چیزی است که در دنیا به ما وعده داده شده بود.^۶

تنها اشکال این تفسیر آن است که «رزقنا» به معنای «وعدنا» به کار نمی‌رود.

۳. «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا» به معنای «من جنس الذی» است «مِنْ قَبْلُ» یعنی در دنیا و معنای آیه این می‌شود که میوه‌های بهشت از جنس میوه‌های دنیاست.^۷ به این تفسیر، تنها اشکال دوم احتمال نخست وارد است که «هَذَا الَّذِي» به معنای «من جنس الذی» باشد، خلاف ظاهر است.

۴. «مِنْ قَبْلُ» یعنی در دنیا و معنای آیه این می‌شود که نعمت‌های بهشت و پاداش آخرت عین اعمال دنیاست. پاداش آخرت، تجسم اعمالی است که انسان‌ها در دنیا انجام داده‌اند.

شواهد فراوانی از آیات و روایات مؤید این وجه است، از جمله: «وَلْيُؤْتُواهُمْ أَجْرَهُمْ وَهُمْ لَا يظَلَمُونَ» (احقاف: ۱۹)؛ و تا [خدا] اعمالشان را تمام بدهد و به ایشان ستم نخواهد شد.

بر اساس این وجه عین کارهای مؤمنان در آخرت به آنان داده می‌شود. حال سؤالی مطرح می‌شود که چرا مؤمنان اعمال خودشان را به خدا نسبت می‌دهند و می‌گویند: «هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ»؟ (با این توضیح که از اعمال دنیوی خودشان با «رزقنا» تعبیر می‌کنند و این به معنای نسبت دادن فعل خودشان به خداوند است.)

جواب این است که اعمال شایسته از نظر مؤمنان، رزق الهی است که به بندگان خویش

داده می‌شود. بنابراین میوه‌های بهشتی تجسم یافته همان توفیقات الهی است که در دنیا به مؤمنان داده شده بود.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» (بقره: ۲۶)؛ در حقیقت خدا شرم نمی‌کند که به پشه‌ای و فراتر از آن مثلی بزند، اما آنان که ایمان دارند می‌دانند که آن [مثل]، حقیقتی از طرف پروردگارشان است و اما آنان که کفر ورزیده‌اند، گویند: خدا از این مثل چه می‌خواسته است؟ بسیاری را بدان گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می‌کند و حال آنکه جز نافرمانان را بدان گمراه نگرداند.

واژگان آیه

استحياء: شرم کردن.^۸ بعوضه: پشه.

«ما» در «مَثَلًا مَّا» مانند «ما» در «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ» (آل عمران: ۱۵۹)^۹ زائده و برای تأکید آمده است.

سبب نزول آیه

دو سبب نزول برای آیه نقل شده است:

بر اساس یک سبب نزول، هنگامی که خداوند در آیات قبلی (بقره: ۱۷ و ۱۹) دو مثال درباره منافقان بیان کرد، آنان گفتند خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثال‌هایی بزند، پس خداوند این آیه را در پاسخ به آنان نازل فرمود.

در سبب نزول دیگر آمده است هنگامی که در آیات قرآن، مثل‌هایی به «مگس» و «عنکبوت» زده شد، جمعی از مشرکان گفتند: اگر قرآن کلام خدا باشد، نباید به چنین چیزهایی مثل بزند؛ آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود.^{۱۰}

بر اساس سبب نزول دوم، ارتباط آیه با آیات قبلی روشن است؛ زیرا در آیه قبلی سخن از شک مشرکان در الهی بودن قرآن بود و آیات ۲۳ و ۲۴ در جواب آنان نازل شد. در اینجا نیز آنان به نوع مثال‌های قرآن اعتراض داشتند و اینکه مثال کوچک از فرد بزرگ مایه شرم

و خجالت است. قرآن در پاسخ می‌فرماید: انسان‌ها دید متفاوتی به مثال دارند. مؤمنان، دید مثبتی به مثال دارند و آن را حکیمانه می‌دانند و مثال موجب هدایت آنها می‌شود: «فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ... وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا». ولی کافران با دید منفی به مثال می‌نگرند و مثال کوچک را از خدای بزرگ مایه شرم می‌دانند و گمراه می‌شوند: «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا».

فایده تمثیل در قرآن

امور عقلی نوعاً دارای پیچیدگی و ابهام است، از این رو برای رفع ابهام در مطالب عقلی آنها را به مسائل حسی تشبیه می‌کنند و از آنجا که وجه شبه در امور حسی روشن‌تر است، تمثیل سبب فهم امر عقلی پیچیده می‌شود. برای نمونه قرآن در مقام بیان سستی پایه‌های زندگی برخی افراد آن را به خانه عنکبوت تشبیه می‌کند: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَا تَلِيَ الْعَنْكَبُوتُ إِتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت: ۴۱)؛ داستان آنان که جز خدا دوستانی گرفته‌اند مانند داستان عنکبوت است که خانه‌ای ساخته است و هر آینه اگر می‌دانستند، سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است.

چون سستی خانه عنکبوت برای همگان قابل درک بوده، به آن مثال زده است. بنابراین مثل آوردن، کاری عاقلانه است و استحیا و خجالت در مورد آن روا نیست.

همچنین در مقام بیان آثار نفاق در جان و روح منافق و حالات روحی وی، منظره‌ای حسی را مجسم می‌نماید که در شب بارانی و هوای تاریک فردی راه را گم کرده و درمانده شده است و چون این منظره برای ما قابل درک است، به راحتی می‌توانیم به حیرت و سرگردانی منافق پی ببریم.

یا برای نمونه درباره کافر می‌فرماید: «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام: ۱۲۵)؛ و [خدا] هر که را بخواهد گمراه کند، سینه او را تنگ می‌گرداند، گویا می‌خواهد در آسمان بالا برود. بدین سان خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، می‌نهد.

در امور حسی کسی که می‌خواهد به آسمان بالا رود دچار سینه تنگی و ناراحتی می‌شود؛ از این رو ناراحتی کافر به این امر حسی تشبیه شده است.

با توجه به مطالب پیش گفته، مثل آوردن گاهی ضرورت دارد و در صورتی که مشابه به از امور پست باشد، خداوند آن را به چیزهای پست تشبیه می‌کند و این طبیعی است که اشیای پست را نمی‌توان به امور عالی و خوب تشبیه کرد و پستی دو طرفه مثل، ربطی به شأن‌گوینده ندارد و استحیا و خجالت در مورد آن بی‌معناست.

معنای استحیای خداوند

برخی می‌گویند: نسبت دادن استحیا به خداوند محال است.^{۱۱} برخی دیگر می‌گویند محال نیست، ولی اینجا مورد استحیا نیست؛ زیرا استحیا و خجالت در امور قبیح است و مثل زدن کار قبیحی نیست تا استحیا درباره آن صادق باشد^{۱۲}؛ لذا فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي»، نظر صحیح این است که نسبت دادن اموری مانند حیا، غضب، و رضا به خداوند صحیح است، ولی باید امور یاد شده را از جهات انفعالی جدا کرد و حاصل آن را به خداوند نسبت داد. استحیا در جایی محقق می‌شود که فردی کار قبیحی انجام داده باشد و خجالت بکشد؛ پس خودداری از قبیح نتیجه استحیا است. بنابراین استحیای خداوند به معنای خودداری او از کار قبیح است و نسبت دادن آن به خداوند قبیح نیست، چنان‌که در احادیث نیز استحیا به خدای متعال نسبت داده شده است.^{۱۳}

در اینکه مراد از «ما فوق» در «فَمَا فَوْقَهَا» چیست؟ دو قول هست: برخی گفته‌اند: ما فوق در کوچکی مراد است. یعنی خداوند حیا نمی‌کند به پشه و کوچک‌تر از آن مثال بزنند. برخی دیگر آن را به ما فوق در بزرگی معنا کرده‌اند. یعنی خداوند حیا نمی‌کند به پشه و بزرگتر آن مثال بزنند.^{۱۴} به نظر ما وجه دوم بهتر است.

درباره اینکه جمله «يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» کلام چه کسی است، دو وجه گفته شده^{۱۵} که عبارت‌اند از:

۱. این جمله تتمه کلام کافران است. یعنی این چه مثل زدنی است که برای برخی موجب هدایت و برای افراد دیگر موجب گمراهی است.

۲. این جمله کلام خداوند است که در جواب کافران فرموده است. یعنی خداوند برای امتحان این مثل را آورده است تا بر هدایت مؤمنان بیفزاید و موجب گمراه‌تر شدن فاسقان شود. همانگونه که از آیات دیگر استفاده می‌شود، هر کسی در هر راهی که با اختیار خود می‌رود مورد امداد الهی است، چنان‌که می‌فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ...» (اسراء: ۲۰)؛

همه را، این گروه را و آن گروه را، مدد رسانیم. یعنی خداوند وسایل هدایت و گمراهی را در اختیار بشر قرار داده تا هر یک را خواستند، برگزینند.

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (بقره: ۲۷)؛ آنان که پیمان خدای را پس از بستن و محکم کردن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده می‌گسلند، و در زمین فساد می‌کنند، اینانند زیانکاران.

واژگان آیه

نقض: گشودن و شکستن چیزهایی است که اقتضای بقا دارد، مانند «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» (نحل: ۹۲)؛ و مانند آن زن مباشید که رشته خویش را، پس از استوار تابیدن، بازگشود و گسست.

واژه مقابل نقض، ابرام است.^{۱۶}

میثاق: مصدر از ماده وثق به معنای محکم کردن است.^{۱۷}

تفسیر آیه

خداوند متعال در آیه شریفه اوصاف سه‌گانه‌ای را بیان و دارندگان آنها را زیانکار معرفی می‌کند. آن اوصاف عبارت‌اند از:

۱. نقض عهد: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ».

«الَّذِينَ» از نظر اعراب یا مبتدأست یا صفت برای «فاسقین» در آیه پیشین.

اقتضای عهد خدا این است که نقض نشود، ولی اینان عهد الهی را نقض می‌کنند. برخی مفسران گفته‌اند: در قرآن چیزی درباره این عهد ذکر نشده است.^{۱۸} ولی به نظر می‌رسد این مطلب صحیح نیست؛ زیرا خدای متعال در برخی آیات آشکارا از این عهد سخن گفته است، از جمله در آیه ۶۰ سوره یس می‌فرماید: «أَلَمْ أُعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ ای فرزندان آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکاری برای شماست.

از این آیه زمان و چگونگی عهد برنمی‌آید، ولی مسلم است که این عهد یک امر اعتباری مانند قراردادهای انسانی نیست که تأثیر خارجی ندارند. در جوامع انسانی اموری مانند فرماندهی و فرمانبرداری یا بر اساس قراردادهای اعتباری است یا تحمیل و اجبار افراد بر اطاعت. ولی عهدی که لایق مقام الوهیت است، قراردادی، جعلی و اعتباری نیست؛ خالقیت و مخلوقیت و نیز اطاعت از خدای متعال امری حقیقی و مطابق با واقع است. انسان درک می‌کند که باید از بزرگ اطاعت کند.

میثاق یا اشاره است به محکی عقد (امری که بر آن عقد بسته شده) یا اشاره به دعوت انبیا برای تأکید آن عهد. روی این حساب عهد راجع به یک موضوع خاص نیست، بلکه معنای عامی دارد که عبارت است از آنچه اقتضای بندگی انسان است.

۲. قطع رابطه‌ها: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ».

دومین ویژگی افراد یاد شده قطع اموری است که خداوند به وصل آن امر نموده است. اطلاق جمله «مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»، همه ارتباطات انسانی را شامل می‌شود. ارتباط در دایره وسیع شامل انواع روابط بین انسان‌ها می‌شود. این ارتباطها در دایره تنگ‌تر، شامل ارتباط بین کسانی است که تابع یک مذهب‌اند و در دایره خاص‌تر شامل ارتباط بین افراد یک اجتماع می‌شود؛ مانند رابطه انسان با همسایه، معلم، فرمانده و از همه نزدیک‌تر پیوند انسان با پدر و مادر و خویشاوندان است که رابطه تکوینی شمرده می‌شود. همچنین روابط روحی را که بر اثر اشتراک در فکر و عقیده به وجود می‌آید، دربرمی‌گیرد؛ همان‌گونه که آیه دیگری آن را متذکر شده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ» (حجرات: ۱۰)؛ همانا مؤمنان برادران [یکدیگر]‌اند، پس میان برادرانتان را سازش دهید.

خداوند دستور داده که این روابط به طور کلی قطع نشوند؛ زیرا انسان بدون پیوند با افراد دیگر، ترقی نمی‌کند. سنت الهی بر این است که انسان‌ها اجتماعی زندگی کنند و اگر کسی کاری کند که موجب قطع این روابط گردد، خلاف سنت الهی رفتار نموده است. خداوند متعال، در وصف اول از رابطه بین خالق و مخلوق و در ویژگی دوم از رابطه مخلوقات با یکدیگر سخن گفته است.

۳. فساد در زمین: «وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ».

سومین ویژگی افراد زیانکار این است که کاری به نفع افراد جامعه از آنها صادر نمی‌شود. همه انسان‌ها حتی فرعون از فساد متنفرند: «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ» (غافر: ۲۶)؛ و فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را بکشم و او خدای خویش را بخواند [تا به فریادش رسد] من می‌ترسم که کیش شما را دگرگون کند یا در این سرزمین فساد پدید آورد.

منافقان نیز به بهانه اصلاح، جاسوسی می‌کردند: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره: ۱۱)؛ و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد مکنید، گویند: همانا ما اصلاح‌گریم.

«أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

کسی که با خدا و افراد جامعه رابطه‌ای نداشته باشد، نفعش به کسی نمی‌رسد و زیانکار است؛ یعنی تمام سرمایه‌هایی را که در اختیارش گذاشته شده بود از دست داده است. چنان‌که در آیه ۱۵ سوره زمر می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامِ»؛ بگو: همانا زیانکاران آن کسانی‌اند که خویشان و خانواده خود را به روز قیامت زیان کنند.

واژه «انفسهم» بیانگر قطع رابطه با خدا و «اهلهم» بیانگر قطع رابطه با مردم است و تنها مؤمنانی که به خدا ایمان آورند و کارهای نیک انجام دهند و یکدیگر را به درستی و شکیبایی سفارش کنند، از زیانکاری استثنا شده‌اند. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» (عصر: ۲-۳)؛ هر آینه آدمی در زیانکاری است مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند و یکدیگر را به راستی و درستی اندرز دادند و یکدیگر را به درستی و شکیبایی سفارش کردند.

«الَّذِينَ آمَنُوا» در مقابل «يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ» و «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» در مقابل «يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» است.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (بقره: ۲۸)؛ چنان‌که خدا کافر می‌شوید؟ و حال آنکه مردگان [بی‌جان] بودید پس شما را زنده کرد

[جان داد] و دیگر بار شما را می‌میراند و سپس زنده می‌کند و آنگاه به سوی او باز گردانده می‌شوید.

مخاطب آیه

در اینکه آیه خطاب به چه کسانی است، سه احتمال وجود دارد:

۱. روی سخن با کسانی است که می‌گفتند چرا خدا به چیزهای پست مثال می‌زند و کفر در آیه به معنای انکار قرآن و اعتراض بر کار خداست.
۲. روی سخن با منکران معاد و آیه مشتمل بر برهان است و استدلال می‌کند که خداوند شما را از عدم (بدون ماده قبلی) آفرید، پس باز هم بعد از مردن می‌تواند شما را زنده کند، به خصوص اینکه تکرار کاری از انجام دادن نخستین آن آسان‌تر است.
۳. به نظر می‌رسد وجه صحیح این است که بگوییم آیه دنباله آیه ۲۱ بقره و خطاب به همه مردم است.^{۱۹}

اگر روی سخن در آیه به کافران باشد، نمی‌توان از آیه شریفه استدلال به معاد را استفاده کرد؛ زیرا کسی که خدا را قبول ندارد معنا ندارد که معاد را برای وی اثبات کنیم. بنابراین آیه بیانگر یک واقعیت است و بیان می‌دارد که مردم حق ندارند به خدا کفر بورزند؛ زیرا ابتدا موجودی بی‌جان بودند، خداوند آنان را زنده کرد سپس می‌میراند و زنده می‌کند. با این توضیح می‌توان گفت آیه استدلال به این است که به خدا کفر نوزید.

پاسخ یک شبهه

با توجه به این مقدمه که موت «عدمِ ملکه» است و میت به چیزی گفته می‌شود که شأنیت حیات داشته باشد و حیات از او سلب شده باشد، چرا در آیه شریفه می‌فرماید: «وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا؟» انسان قبل از به وجود آمدن چیزی نبود و این تعبیر در صورتی درست است که موت امری وجودی باشد؟

پاسخ: دو احتمال در مورد موت و حیات وجود دارد: بر اساس یک احتمال موت و حیات از قبیل عدم و وجود و سلب و ایجاب‌اند. احتمال دیگر این است که موت در یک معنا، امری وجودی است. به شیء بی‌جان و جماد، در مقابل نبات و حیوان، میت گفته می‌شود.^{۲۰} در این صورت موت و حیات از قبیل ضدین هستند؛ چنان‌که فرمود: «الَّذِي خَلَقَ

الْمَوْتِ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک: ۲)؛ آن که مرگ (موجود بی‌جان) و زندگی (موجود جان‌دار) را بیافرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارترید. بنابراین، اسناد فعل «خَلَقَ» به «موت» اسناد مجازی به علاقه‌مشابهت نیست، بلکه اسناد حقیقی است. شبهه یاد شده طبق احتمال دوم دفع می‌شود

عطف با حرف «فا» و «ثم»

در این آیه، یک عطف با فاء و سه عطف با ثم به کار رفته است. با توجه به اینکه لازم نیست سال‌ها از بی‌جان بودن انسان بگذرد سپس خداوند وی را زنده کند، بلکه بی‌درنگ بعد از آنکه جماد به مرحله‌ای رسید که قابلیت دریافت صورت انسانی را یافت خداوند انسان را خلق می‌کند، در آیه شریفه «احیاءکم» با حرف عطف «فا» بر «امواتاً» عطف شد. (فاء بر فور دلالت دارد) و نیز با توجه به اینکه انسان‌ها معمولاً مدتی زندگی می‌کنند سپس می‌میرند، «یُمیتکم» با حرف عطف «ثم» بر «أحیاءکم» عطف شده است. (ثم بر تراخی دلالت دارد).

اما اینکه مقصود از احیای دوم (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) چیست دو احتمال وجود دارد: ۱. احیاء در روز قیامت؛ ۲. حیات برزخی.

بر اساس احتمال اول که «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» به معنای احیای در روز قیامت است، سؤالی پیش می‌آید و آن اینکه بین زنده شدن در قیامت و رجوع به خدا فاصله‌ای وجود ندارد، پس چرا رجوع را با حرف عطف ثم به «يُحْيِيكُمْ» عطف نمود و فرمود: «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؟^{۲۱}

به این پرسش دو پاسخ داده شده است:

پاسخ اول: میان زنده شدن و رجوع به خداوند فاصله زیادی است انسان‌ها مواضع زیادی مانند پل صراط، حسابرسی و غیره را باید پشت سر بگذارند تا به خداوند برسند؛ بنابراین «يُحْيِيكُمْ» مربوط به اول قیامت و «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» مربوط به اتمام حسابرسی و رفتن به بهشت و جهنم است.

پاسخ دوم: عبارت «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» اشاره به بُعد زمانی ندارد، بلکه بیانگر علو رتبه و مقام رجوع به سوی خداوند است.

بر اساس احتمال دوم که مراد از احیای دوم (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ) حیات برزخی باشد اشکال قبلی (آمدن «ثُمَّ» در «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ») وارد نیست؛ زیرا میان حیات برزخی و رجوع به خداوند فاصله زیادی است و آمدن «ثُمَّ» مطابق با قواعد ادبیات عرب است. ولی اشکال دیگری مطرح می‌شود و آن عبارت است از اینکه میان مرگ و حیات برزخی فاصله نیست، پس چرا «يُحْيِيكُمْ» با «ثُمَّ» بر «يُمِيتُكُمْ» عطف شده است (يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ)؟

به این پرسش دو پاسخ داده شده است:

اول اینکه انسان پس از مرگ بی‌درنگ وارد حیات برزخی نمی‌شود، بلکه مدتی طول می‌کشد تا از دنیا دل بکند و در حیات برزخی استقرار یابد.

دوم اینکه «ثُمَّ» در آیه برای تراخی نیست، بلکه برای ترتیب است. بنابراین این جواب، هیچ‌یک از دو اشکال وارد نیست.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۹)؛ اوست که هر چه در زمین است همه را برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت، پس آنها را به صورت هفت آسمان مرتب ساخت، و او به همه چیز داناست.

واژگان آیه

استَوَىٰ: از استواء به معنای استقامت، احاطه یافتن و سوار شدن است. راغب اصفهانی^{۲۲} می‌نویسد: «استوی» اگر با «علی» متعدی شود به معنای استیلاء است، مانند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ» (طه: ۵) و اگر با «الی» متعدی شود، مقتضای معنای آن «به پایان رساندن» است، مانند: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (فصلت: ۱۱).

استواء در تعبیر عامیانه به معنای سراغ چیزی رفتن است با توجه به آنچه درباره معنای لغوی و عرفی آن گذشت، استواء در آیه شریفه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ» به معنای احاطه و قدرت علی السویه خدا نسبت به عرش و مانند آن می‌باشد که معنای مجازی است و در آیه شریفه مورد بحث که استوی با الی متعدی شده، به معنای آهنگ به پایان رساندن چیزی است که لازمه‌اش آن است که آسمان قبلاً آفریده شده باشد.

«سَوَّاهُنَّ» سوئی به معنای ریزه‌کاری و نازک‌کاری و پرداخت کردن است. این واژه هم در مورد انسان به کار رفته است، مانند: «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» (انفطار: ۷)؛ کسی که تو را آفرید، پس راست و بسامان کرد و [اندام‌هایت را] معتدل و هماهنگ گردانید. هم در مورد موجودات دیگر، مانند: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» (اعلی: ۲)؛ آن که آفرید [آفریدگان را] و سامان بخشید. تسویه آسمان به معنای راست و به سامان کردن و پرداخت کردن آن است.

تفسیر آیه

طبق صریح آیه، تمام موجودات زمین برای انسان آفریده شده و این افتخار بزرگی است. اگر انسان قدر خود را بشناسد و بداند دارای چه ارزش والایی است، خود را ارزان نمی‌فروشد. در نظر استاد علامه طباطبایی حتی تسویه آسمان نیز به خاطر انسان است.^{۲۳} در اینجا اشکالی مطرح شده و آن اینکه چیزهای زیادی در عالم وجود دارد و انسان از آنها هیچ بهره‌ای نمی‌برد، پس چگونه می‌توان ادعا کرد که همه چیز برای انسان خلق شده است؟

این گونه می‌توان پاسخ داد که هدف اصلی از خلقت موجودات بهره بردن انسان است، گرچه به طور مستقیم از آن بهره نبرد و موجودات دیگری از آن بهره ببرند و انسان با واسطه از آن بهره‌مند گردد.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ»

این بخش از آیه، اشعار دارد به اینکه پیش از تسویه آسمان، خداوند آن را خلق و موجود نموده و سپس به استواء آن پرداخته است. بنابراین اگر استواء آسمان را به معنای خلقت آن بگیریم، خلاف ظاهر است.^{۲۴}

مقصود از آسمان‌های هفت‌گانه

درباره معنای «هفت‌گانه» بودن آسمان‌ها فرضیه‌های مختلفی مطرح شده است:

۱. مقصود از آسمان‌های هفت‌گانه، هفت فلک از افلاک نه‌گانه هیئت بطلمیوس است.^{۲۵} بطلمیوس بر این باور بود که حرکت سیارات هفت‌گانه محسوس است، ولی ستارگان دیگر حرکت نمی‌کنند، نه جسم کروی تو در تو وجود دارد و هر سیاره در یک فلک محکم شده

و با حرکت آن حرکت می‌کند، فلک هشتم برای همه ستارگان و فلک نهم به نام فلک الاطلس، انتهای عالم ماده است و ستاره‌ای در آن وجود ندارد. به اعتقاد هیئت‌دانان قدیم حرکت افلاک،^{۲۶} حرکت طبعی نیست؛ زیرا مبدأ و منتها ندارد، بلکه دوری است. قسری نیز نیست؛ چون حرکت قسری دوام ندارد، در حالی که حرکت افلاک دارای دوام است. در نتیجه حرکت افلاک ارادی است که باید از نفس سریزند. پس افلاک دارای روح‌اند.^{۲۷}

۲. پس از رد نظریه بطلمیوس، برخی آسمان‌های هفت‌گانه قرآن را بر سیارات هفت‌گانه منطبق دانستند^{۲۸} و پس از کشف دو سیاره اورانوس و نپتون گفتند: مقصود این گونه آیات سیاراتی است که با چشم غیر مسلح دیده می‌شود؛ زیرا اورانوس و نپتون با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند.

۳. وقتی کهکشان‌ها کشف شد بعضی دیگر گفتند: مقصود از آن، کهکشان‌هاست که منظومه شمسی بخشی از آن است.

۴. برخی دیگر هم گفته‌اند: عدد ۷، ۷۰ و امثال آن برای مبالغه استعمال می‌شود و به شمار حقیقی آسمان‌ها اشاره ندارد.^{۲۹}

برای تأیید یا رد نظریات مذکور لازم است ابتدا بدون توجه به فرضیه‌ها سراغ قرآن برویم و نظر قرآن را درباره آسمان‌های هفت‌گانه جویا شویم و سپس معلومات قرآنی خویش را با فرضیه‌ها مقایسه کنیم تا سازگاری یا ناسازگاری آن دو معلوم شود، نه اینکه فرضیه‌ها را بر قرآن تطبیق و تحمیل کنیم.

موارد کاربرد واژه «سما» در آیات قرآن

۱. جو زمین (آتمسفر)؛ مانند: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (بقره: ۲۲)؛ و از آسمان آبی فرو آورد. «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ» (روم: ۴۸)؛ خداست آن که بادها را می‌فرستد که ابر را بر می‌انگیزانند، پس آن را در آسمان [جو زمین] آن‌گونه که خواهد برمی‌انگیزد و پخش می‌کند. مطابق آیه اخیر خداوند ابر را برمی‌انگیزد و در آسمان (جو زمین) پخش می‌کند. در آیات دیگری نیز سما به این معنا به کار رفته است، مانند: «يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا» (نوح: ۱۱، هود: ۵۲)؛ تا آسمان [جو زمین] را بر شما پرباران فرستد. و «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ» (نحل: ۷۹) آیا به پرندگان رام‌شده در جو آسمان نگریستند؟

۲. مافوق جو؛ مانند: «وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (بقره: ۱۶۴) و [به یقین در] ابرهایی که میان آسمان [ما فوق جو] و زمین مسخر است، نشانه‌هایی است برای مردمی که خرد را به کار برند.

از آنجا که ابر در جو زمین است، سماء مافوق جو خواهد بود.

۳. جسم آبی‌رنگ بالای سر ما؛ مانند: «أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا» (ق: ۶)؛ آیا به آسمان بالای سرشان ننگریستند که چگونه آن را برافراشتیم.

۴. منتهی‌الیه عالم جسمانی؛ مانند: «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا» (انبیاء: ۳۲) و آسمان را سقفی محفوظ ساختیم. از آنجا که سقف منتهی‌الیه ساختمان است، پس آسمان نیز منتهی‌الیه عالم است.

۵. فضایی که ستارگان در آن قرار دارند؛ مانند: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (حجر: ۱۶)؛ و به یقین، ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراشتیم».

۶. عالم خلقت غیر از زمین؛ البته دلالت سماء بر این وجه صریح نیست، بلکه قابل استظهار است؛ مانند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ» (آل عمران: ۵)؛ همانا هیچ چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (آل عمران: ۱۰۹)؛ و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست. «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۱۸۹)؛ و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا بر همه چیز تواناست. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح: ۴ و ۷)؛ و لشکرهای آسمان‌ها و زمین از آن خداست. اگر جای دیگری غیر از زمین و آسمان‌ها بود ذکر می‌شد.

۷. مواردی هم هست که معنایش برای ما روشن نیست؛ مانند: «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» (ذاریات: ۲۲)؛ و روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید، در آسمان است. «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (اعراف: ۴۰)؛ همانا کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرش] آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برای آنان نگشایند. معنای اینکه دری در آسمان وجود دارد که برای مؤمنان باز می‌شود ولی به روی

کافران بسته است، برای ما روشن نیست، البته می‌توان استظهار کرد که بهشت بالاست و به وسیله درهای آسمان می‌توان به آنجا رفت.

با توجه به کاربردهای یاد شده، واژه «سما» در قرآن یا یک معنای حقیقی دارد و در بقیه موارد در معنای مجازی به کار رفته یا مشترک لفظی در معانی یاد شده است یا مشترک معنوی است. به نظر می‌رسد با توجه به ریشه آن که سمو به معنای بلندی است، سما مشترک معنوی است و جامع همه این کاربردها معنای رفیع، عالی و بلند مرتبه است و این معنا با هیچ‌یک از موارد کاربرد سما در قرآن منافات ندارد.

نکات قابل استفاده از کاربردهای واژه سما در قرآن^{۳۰}

۱. از کاربردهای سما در آیات قرآن، به دست می‌آید که سما به طور کلی به چیزهای بلند اطلاق می‌شود و ارتباطی با فلک، سیاره و کهکشان ندارد. چنان‌که در جای دیگر می‌فرماید: «أَمْئْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورٌ» (ملک: ۱۶)؛ آیا از [عذاب] آن‌که در آسمان است ایمن شده‌اید از اینکه شما را در زمین فروبرد پس ناگاه آن [زمین] در لرزه افتد؟ که اشاره به مقام بلند خداوند دارد.

۲. از برخی آیات برمی‌آید که آسمان موجودی مادی است که از گاز یا دود ساخته شده است: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (فصلت: ۱۱)؛ سپس به آسمان پرداخت و آن دود [یا گاز] بود. بر اساس مفاد این آیه، آسمان قبل از اینکه به این صورت درآید دخان (گاز) بوده است.

در جای دیگر می‌فرماید: «أُولَئِكَ يَرِ الْذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» (انبیاء: ۳۰)؛ آیا کسانی که کافر شدند، ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند پس آنها را بازگشادیم. در تفسیر این آیه دو وجه گفته شده است: وجه اول: با توجه به «أُولَئِكَ يَرِ الْذِينَ كَفَرُوا» رتق و فتق آسمان‌ها و زمین باید چیزی باشد که قابل رؤیت برای کافران باشد، مانند بارش باران از آسمان و رویش گیاهان از زمین.^{۳۱} وجه دوم: آیه مربوط به آفرینش آسمان‌ها و زمین است و بیان می‌دارد که آسمان‌ها و زمین پیش از اینکه به این حالت تبدیل شوند، یکپارچه دخان (توده گاز) بودند، سپس به این حالت درآمده‌اند.

۳. آسمان به معنای غیرمادی و جسمانی نیز در قرآن به کار رفته است، مانند آمدن روزی از آسمان، عروج امر خدای متعال به آسمان و عروج دعا به آسمان.

۴. آسمان‌ها تو در تو یا به صورت طبقات روی هم‌اند. خداوند می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» (نوح: ۱۵)؛ آیا ندیده‌اید که خدا هفت آسمان را چگونه تو در تو [یا طبقه طبقه] آفرید.^{۳۲} براساس مفاد این آیه آسمان‌ها باید هفت کرة تو در تو مانند پوست پیاز یا هفت طبقه بالای هم مانند طبقات ساختمان باشند. امروزه نیز به اثبات رسیده که زمین کروی شکل است و آسمان بر همه زمین احاطه دارد پس آسمان نیز کروی و تو در تو است. و یکی از آسمان‌ها (آسمان پایین) به ما نزدیک‌تر از آسمان‌های دیگر است.

۵. آسمان اول (نزدیک‌تر) مزین به ستارگان است؛ «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (صافات: ۶)؛ همانا ما آسمان دنیا [نزدیک‌تر] را به زیور ستارگان بیاراستیم. «الکواکب» جمع مُحَلَّى به الف و لام و مفید عموم است. پس به قرینه «زینا»، همه ستارگان زینت آسمان اول هستند یا دست‌کم شامل ستارگانی است که با چشم غیر مسلح دیده می‌شوند؛ زیرا ستاره‌ای که دیده نشود زینت به حساب نمی‌آید و از شش آسمان دیگر اطلاعی نداریم. نکته دیگری که از آیه استفاده می‌شود این است که یکی از آسمان‌ها (آسمان اول) به ما نزدیک‌تر از آسمان‌های دیگر است و بقیه به تدریج از ما دور می‌شوند.

۶. هفت‌گانه بودن آسمان‌ها حقیقی است و حمل نمودن عدد هفت بر مبالغه در عدد کاملاً خلاف ظاهر آیات است؛ زیرا اگر آیات بیانگر مبالغه بودند در همه موارد از عدد هفت استفاده نمی‌کرد. در حالی که در آیات فراوانی وقتی سخن از آسمان‌هاست از این عدد استفاده شده است.^{۳۳}

با در نظر گرفتن کاربردهای قرآنی سماء و نکات مستفاد از آیات مربوط، نمی‌توان آیات ناظر به آسمان‌های هفت‌گانه را بر هیچ‌یک از فرضیه‌های پیش‌گفته منطبق کرد. هریک از فرضیه‌های مزبور دارای اشکال‌هایی است که ذیلاً به آن اشاره می‌کنیم:

۱. هیچ‌یک از فرضیه‌ها از عدد هفت سخن نمی‌گفتند، در این فرضیه‌ها برای تعداد افلاک بر عدد نه تأکید شده است و عدد سیارات را هم نه یا ده تا شمرده‌اند. کهکشان‌ها نیز بیش از هفت تا محسوب شده است، ولی قرآن در آیات متعددی بر عدد هفت درباره آسمان‌ها تأکید می‌ورزد.

۲. تطبیق آسمان‌های هفت‌گانه قرآن بر سیارات نه‌گانه با این توجیه که دو سیاره با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود (در فرضیه دوم) وجهی ندارد.

۳. آیات قرآن در اینکه همه ستارگان زینت آسمان دنیاست، ظهور دارد، درحالی که بنا به فرضیه بطلمیوس، فقط قمر در سماء دنیاست و آسمان‌های دیگر نیز هریک، یک ستاره یا سیاره دارند و اکثر ستارگان مافوق آسمان‌ها در فلک هشتم به صورت ثابت‌اند. بنابر فرضیه دوم هر کدام از آسمان‌ها متعلق به یک ستاره است و هیچ ستاره دیگری زینت آنها قرار داده نشده است. همین طور بنا به فرضیه کهکشانی‌ها چندین میلیون ستاره، زینت یک آسمان است، نه اینکه همه ستارگان زینت سماء دنیا باشند.

۴. قرآن از حرکت داشتن ماه و خورشید دفاع می‌کند: «أَلَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» (یس: ۴۰)؛ نه خورشید را سزد که ماه را دریابد و نه شب بر روز پیشی گیرنده است و همه در چرخ خود [در مدار خود] شناورند. ولی بطلمیوس از میخکوب شدن هریک از ماه و خورشید بر افلاک خود و حرکت نداشتن آنها سخن می‌راند.

۵. قرآن از انطباق آسمان‌ها بر هم (طبقه طبقه بودن و تودرتو بودن) دفاع می‌کند، ولی در فرضیه سیارات سبع و کهکشانی‌ها سخنی از انطباق نیست.

۶. هیچ‌یک از آیات بر مرکز بودن زمین دلالتی ندارند، درحالی که تمام فرضیه‌های هیئت قدیم بر زمین مرکزی استوار است.

نتیجه‌گیری

حاصل تفسیر و توضیح آیات ۲۵ تا ۲۹ سوره بقره از این قرار است:

۱. بهشتی که به مؤمنان بشارت داده می‌شود دارای ویژگی‌های زیر است: محیطی مفرح و مناسب برای زندگی است، در آن انواع میوه‌ها برای بهشتیان آماده است، بهشتیان همسرانی پاکیزه دارند؛ نیاز جنسی آنان تأمین است و در بهشت جاودانه خواهند ماند.

۲. نعمت‌های بهشت و پاداش آخرت عین اعمال دنیا و تجسم اعمالی است که انسان‌ها در دنیا انجام داده‌اند.

۳. تمثیل و تشبیه برای رفع ابهام در مطلب عقلی کاربرد دارد و امر قبیح و شرم‌آوری نیست تا خدا آن را ترک کند، ولی انسان‌ها دید متفاوتی درباره آن دارند. مؤمنان آن را حکیمانه می‌دانند و از آن در هدایت خویش بهره‌مند می‌شوند، ولی کافران با دید منفی به آن می‌نگرند و مثال کوچک، از خدای بزرگ را مایه شرم دانسته، گمراه می‌شوند.

۴. سه ویژگیِ نقض عهد الهی، قطع اموری که خداوند امر به وصل آن نموده است و نفع نرساندن به افراد جامعه امور قبیحی هستند که دارندگان آنها زیانکاران‌اند و فرد مؤمن باید از آن پرهیزد.
۵. انسان نخست موجودی بی‌جان بود که خداوند وی را زنده کرد سپس می‌میراند و بعد زنده می‌کند؛ پس نباید به خدای متعال کفر بورزد.
۶. تمام آنچه در زمین است برای بهره‌مندی انسان خلق شده است؛ از این رو لازم است انسان قدر خود را بشناسد و بداند دارای چه ارزش‌والایی است. وقتی چنین چیزی را دانست خود را ارزان نمی‌فروشد.
۷. دربارهٔ آسمان‌های هفت‌گانه فرضیه‌های متعددی وجود دارد؛ مانند فرضیهٔ بطلمیوس، انطباق آسمان‌های هفت‌گانه بر سیارات نه‌گانه (دو سیاره با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود) و حمل آسمان‌های هفت‌گانه بر منظومهٔ شمسی یا حمل عدد هفت بر مبالغه و کثرت.
۸. موارد کاربرد واژه «سما» در آیات قرآن عبارت‌اند از: جو زمین (آتمسفر)، مافوق جو، جسم آبی‌رنگ بالای سر ما، منتهی‌الیه عالم جسمانی، فضایی که ستارگان در آن قرار دارند و عالم خلقت غیر از زمین.
۹. سما به طور کلی به چیزهای بلند اطلاق می‌شود و ارتباطی با فلک، سیاره و کهکشان ندارد. در برخی آیات، سما، اشاره به موجودی مادی است که از گاز یا دود ساخته شده است. در برخی دیگر از آیات، سما اشاره به موجودی غیر مادی دارد. بر اساس آیات قرآن، آسمان‌ها تو در تو یا به صورت طبقات روی هم‌اند. آسمان اول (نزدیک‌تر) مزین به ستارگان است و هفت‌گانه بودن آسمان‌ها حقیقی است و حمل نمودن عدد هفت بر مبالغه در عدد خلاف ظاهر آیات است.
۱۰. با در نظر گرفتن کاربردهای قرآنی سما و نکات مستفاد از آیات مربوط، نمی‌توان آیات قرآن را بر هیچ‌یک از فرضیه‌های ارائه شده در باب آسمان‌ها منطبق نمود. هریک از فرضیه‌ها دارای اشکالاتی است. هیچ‌یک از فرضیه‌ها از عدد هفت سخن نمی‌گویند؛ زیرا در تعداد افلاک بر عدد نه تأکید می‌شود. سیارات را نیز نه یا ده تا شمرده‌اند و عدد کهکشان‌ها بیش از هفت‌تاست، ولی قرآن در آیات متعددی بر عدد هفت برای تعداد آسمان‌ها تأکید می‌ورزد.

پی نوشت ها

۱. محمد بن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل ماده روض
۲. ابوالقاسم حسین راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، ذیل ماده جن
۳. احمد بن محمد فیومی، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، ذیل ماده حذق.
۴. الشُّبُهَةُ: هو أن لا یتمیز أحد الشئیین من الآخر لما بینهما من التَّشابه، عیناً کان أو معنی، قال: «وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا» البقرة: ۲۵ (ابوالقاسم حسین راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، مدخل «شبه»).
۵. «أی من تحت أشجارها و مساکنه»، فضل بن حسن الطبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۶۲.
۶. رک: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۶.
۷. رک: همان.
۸. ابوالقاسم حسین راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، مدخل «حیی».
۹. [ای پیامبر] به مهر و بخشایشی از خداست که برای ایشان نرم شدی.
۱۰. رک: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۶۵.
۱۱. «استحال الحیاء علی الله تعالی لأنه تغییر یلحق البدن، و ذلك لا یعقل إلا فی حق الجسم» (محمد بن عمر فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۳۶۱).
۱۲. «قیل معناه هو أن الذی یتسحی منه ما یتكون قبیحاً فی نفسه و یتكون لفاعله عیب فی فعله فأخبر الله تعالی أن ضرب المثل لیس بقیح و لا عیب حتی یتسحی منه». *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۱۶.
۱۳. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يَسْتَحِي مِنْ عَبْدِهِ إِذَا صَلَّى فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ سَأَلَهُ حَاجَةً أَنْ يُنْصَرِفَ حَتَّى يَفْضِيَهَا (محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۸۵، ص ۴ ح ۳).
۱۴. رک: فضل بن حسن طبرسی، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۱۶؛ فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۳۶.
۱۵. رک: همو، *مجمع البیان*، ج ۱، ص ۱۶۶.
۱۶. النقض: إفساد ما أبرمت من عقد أو بناء. و فی الصحاح النقض: نقض البناء و الحبل و العهد. غیره: النقض: ضد الإبرام. (ابن منظور، *لسان العرب*، ذیل ماده نقض)
۱۷. العیناق: عقد مؤکد بيمين و عهد، قال: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ آلَ عَمْرَانَ: ۸۱ (راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، مدخل «وثق»).
۱۸. محمد رشیدرضا، *تفسیر المنار*، ج ۱، ص ۲۴۱.
۱۹. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۱۱۱.
۲۰. رک: فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲، ص ۳۷.
۲۱. رک: همان، ج ۲، ص ۳۷۷.
۲۲. «و متى عدی بعلی اقتضى معنى الاستيلاء، كقوله: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»... و إذا عدى بالی اقتضى معنى الانتهاء إليه، إمَّا بِالذَّاتِ، أَوْ بِالتَّدْبِيرِ وَ عَلَى التَّانِي قَوْلُهُ: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ ذُخَانٌ» (راغب اصفهانی، *مفردات الفاظ القرآن*، مدخل «سوى»).
۲۳. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۱، ص ۱۱۳.
۲۴. مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه ۱۱ فصلت می نویسد: فقوله «ثم استوى الى السماء» ای توجه اليها و قصدها بالخلق دون القصد المكاني (سیدمحمدحسین، *الميزان*، ج ۱۷، ص ۳۶۵).

۲۵. فخر رازی پس از ذکر اسامی هفت فلک از افلاک نه‌گانه بطلمیوسی، ذکر عدد هفت در آیه شریفه را دال بر نفی عدد زاید نمی‌داند و می‌نویسد: «الحق أن تخصيص العدد بالذكر لا يدل على نفی الزائد» (مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۳۸۳). علامه مجلسی سماوات سبع را با افلاک نه‌گانه در فرضیه بطلمیوس در تنافی ندانسته و عرش و کرسی را فلک هشتم و نهم دانسته است (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۵).
۲۶. سه قسم حرکت متصور است: اولی حرکت طبیعی که از یک مبدأ به یک متتها در حرکت است؛ دوم، حرکت قسری و اجباری مانند حرکت سنگ با نیروی دست؛ سوم، حرکت ارادی مانند حرکت انسان.
۲۷. فلاسفه قدیم معتقد بودند که خداوند موجودی به نام عقل اول آفریده است. عقل اول، عقل دوم را از جنبه وجوبی و فلک فلک اطلس را از جنبه امکانی خویش ایجاد می‌کند. عقل دوم نیز عقل سوم و فلک دوم را ایجاد می‌کند تا عقل نهم که عقل دهم و فلک دهم عالم ماده را ایجاد می‌کند. قدمای فلاسفه اسلامی نیز این قول را پذیرفته‌اند. (ر.ک: ابونصر فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة، ص ۶۱-۶۲).
۲۸. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۷۱.
۲۹. سیدمحمد طنطاوی جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۶۰.
۳۰. برای آگاهی بیشتر در باره آیات کیهان شناسی ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ج ۱-۳، ص ۲۳۶-۲۵۰.
۳۱. ر.ک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۷۲. این احتمال در روایات نیز وارد شده است؛ چنان‌که در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: «كَانَتْ السَّمَاءُ رُتْقًا لَأَنَّ تَنْزِيلَ الْمَطَرِ وَكَانَتْ الْأَرْضُ رُتْقًا لَأَنَّ تَنْبِتَ الْحَبِّ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَلْقَ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ فَتَقَى السَّمَاءَ بِالْمَطَرِ وَ الْأَرْضَ بِبَنَاتِ الْحَبِّ» (محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۸، ص ۹۴، ح ۶۷).
۳۲. و «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا» (ملک: ۳).
۳۳. مانند بقره: ۲۹؛ فصلت: ۱۲؛ طلاق: ۱۲؛ ملک: ۳؛ نوح: ۱۵؛ مؤمنون: ۱۷؛ نبأ: ۱۲.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، بی تا.
- خاتمی، احمد، *فرهنگ علم کلام*، تهران، صبا، ۱۳۷۰ ش.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیة، ۱۴۱۶ق.
- رشید رضا، محمد، *تفسیر القرآن الحکیم (المنار)*، بیروت، دار المعرفة، ج ۲، ۱۹۷۳م.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، ج سوم، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۷ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
- طنطاوی جوهری، سیدمحمد، *الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم*، ط. الاولی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۴ق.
- فارابی، ابونصر، *آراء اهل المدينة الفاضلة*، ط ۶، بیروت، دار المشرق، ۱۹۹۱م.
- فخر رازی محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، بیروت، ج سوم، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، ج دوم، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
- کلینی محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، ج چهارم، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۵.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۶ق.
- مصاحب، غلامحسین (سرپرست)، *دائرة المعارف فارسی*، ج دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *معارف قرآن ۱-۳*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.